

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان دیگری برای راه جمع سوم مرحوم آخوند

بیان مرحوم آخوند خراسانی را ملاحظه فرمودید که در جمع بین حکم واقعی و ظاهری گفتند حکم واقعی فعلی من جمیع الجهات نیست، بلکه فعلی من بعض الجهات است و حکم ظاهری فعلی من جمیع الجهات است. حکم واقعی فعلی تقدیری است، یعنی لو علم به المكلف لتنجّز؛ اما حکم ظاهری فعلی تنجیزی است.

اما برای اینکه بیان مرحوم آخوند بیشتر برای شماروشن شود، این بیان را هم بگوییم تا ان شاء الله بعد از روشن شدن کلام ایشان، بررسی کنیم آیا مناقشه‌ای بر آن وارد است یا نه؟ در جملات چه جمله اخباری و چه جمله انشائی، ما يك مدلول تصویری داریم و يك مدلول تصدیقی؛ مدلول تصویری کلام چیزی است که به دلالت وضعیه وضع شده است و از راه دلالت لفظیه وضعیه به آن می‌رسیم. اما مدلول تصدیقی یعنی آنچه که متعلق اراده جدي متکلم واقع شده است. این دو مدلول هم در جملات اخباریه هست و هم در جملات انشائیه، منتها می‌گویند در جملات انشائیه بین مدلول تصویری و آن مدلول تصدیقی، يك مدلول تصدیقی دیگری هم وجود دارد که فارق بین اخبار و انشاء می‌شود.

جایی که می‌گوییم « الصلاة واجبة » بنحو خبری، يك مدلول تصویری دارد و آن این که « صلاة » و « واجبة » در معنای خودشان استعمال می‌شود و در مقام این است که بگوییم در شریعت یکی از احکام واجبه وجوب صلاة است؛ مدلول تصدیقی‌اش هم این است که اراده جدي همین معنا را داشته باشیم؛ همین معنا در نفس متکلم تصدیق شود و متعلق اراده و تصدیق متکلم واقع شود. در انشاء نیز وقتی مولا می‌گوید « صلّ »، مدلول تصویری‌اش این است که صیغه امر دلالت بر نسبت طلبیه دارد؛ موضوع له صیغه امر نسبت طلبیه است؛ مدلول تصدیقی‌اش نیز همان وجوب واقعی صلاة است که در نفس مولا وجود دارد؛ اگر از مولا بپرسیم با « صلّ » چه چیزی را قصد می‌کنید؟

مولا مسئله وجوب صلاة را می‌خواهد بیان کند، لکن قبل از اینکه به این مدلول تصدیقی نهایی برسند، يك مدلول تصدیقی دیگر هم دارد که ملاك انشاء این مدلول تصدیقی است، و آن ایجادیت است؛ که مشهور می‌گویند: حقیقت انشاء ایجادیت است؛ یعنی «إيجاد المعني باللفظ».

در مقابل مشهور، بعضی‌ها برای انشاء تفاسیر دیگری بیان کرده‌اند؛ مثلاً گفته‌اند: «الانشاء اعتبار على ذمة المكلف»، یعنی مولا با «إفعل» می‌خواهد چیزی را بر ذمه مكلف جعل و اعتبار کند. برخی مثل مرحوم آقای خوئی و بعضی از تلامیذه ایشان همین نظریه را دارند.

پس، ما در انشاء سه چیز داریم: يك مدلول تصویری داریم؛ يك مدلول تصدیقی نهایی داریم که گاه از آن به «بعث فعلی» تعبیر می‌کنیم؛ یعنی مولا فعل را به مرحله باعثیت می‌رساند و گویا بالفعل مخاطب جلوی مولا نشسته و مولا او را تحریک می‌کند که این کار را انجام بدهد؛ مدلول سوم هم در اینجا داریم که اسمش را می‌گذاریم مدلول تصدیقی، اما قبل از مدلول تصدیقی نهایی است و این فارق بین انشاء و اخبار است. اما در اخبار، فقط مدلول تصویری اول و مدلول تصدیقی نهایی را داریم.

بعد از روشن شدن این مطلب، مرحوم آخوند می‌خواهد بگوید که در حکم واقعی مدلول تصویری اول موجود است؛ مدلول تصدیقی اول هم هست، در لوح محفوظ نوشته شده است که «صَلِّ صَلَاةَ الظُّهْرِ»، وجوب را برای نماز ظهر ایجاد کرده است؛ اما مدلول تصدیقی نهایی، مشروط به این است که يك حکم ظاهری بر خلاف آن نباشد. که اگر یک حکم ظاهری - آماره‌اد باشد که بگوید نماز جمعه واجب است، قرینه می‌شود بر این که مولا آن مدلول تصدیقی نهایی را اراده نکرده است. لیکن، چون مدلول تصدیقی اول وجود دارد، همین مقدار برای فعلیت کافی است و حکم تا آن مرحله به فعلیت رسیده است.

پس، آخوند که می‌فرمایند حکم واقعی فعلی است، مقصودش این مطلبی است که عرض کردیم. این خلاصه بیان مرحوم آخوند، عرض می‌کنم اشکالی را مرحوم محقق اصفهانی در صفحه 150 از جلد 3 نهایه الدراية دارد که بیان ایشان به همراه اشکال دیگری که مرحوم عراقی بیان کرده است را مطالعه کنید، ان شاء الله روز شنبه اشکال نظریه مرحوم آخوند را بیان می‌کنیم.

عرض کردم مرحوم امام (رض) نیز بر حسب آنچه که از انوار الهدایة استفاده می‌شود، همین بیان مرحوم آخوند را پذیرفته‌اند؛ اما کثیری از بزرگان این راه مرحوم آخوند را مورد مناقشه قرار داده‌اند. تا ببینیم که اشکالات چیست.

يك جهت این که می‌گوییم آقایان خودشان مراجعه کنند برای این است که شما روی کلام مرحوم آخوند فکر کنید؛ یکی از کارهای که باید بکنید این است که حتماً با عبارات کفایه کار کنید؛ کفایه را جلوی‌تان بگذارید و چند مرتبه بخوانید ببینید که مطلب چه می‌گوید و مقصود مرحوم آخوند چیست؛ و تا وقت نگذارید و دقت نکنید، هر چند که ما هم به دقیق‌ترین وجه برای شما بیان کنیم، اثر چندانی بر آن مترتب نمی‌شود.

بحث اخلاقی: «توکل» یکی از مهمترین ملاکهای «یقین»

روایتی را قبلاً خواندیم که حدیث پنجم از باب فضل الايمان علي الاسلام واليقين علي الايمان كتاب الايمان و الكفر، اصول کافی است؛ این روایت، روایت بسیار خوبی است و در آن بیان شده که اسلام فوق ایمان است، و ایمان، فوق اسلام؛ و تقوی، فوق ایمان؛ و یقین هم فوق تقوی است. سپس در ادامه آمده بود که: «لم يقسم بين الناس شيء اقل من اليقين»، چیزی به مثل یقین کمتر از طرف خدا به مردم داده نشده است؛ یعنی اکثریت مردم از این مرتبه یقین محروم هستند؛ این نعمت مخصوصی است که خداوند به همه کس عنایت نفرموده است.

بعد سائل سؤال کرد که: «أَيُّ شَيْءٍ الْيَقِينُ؟ قَالَ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِلَّهِ وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّفْوِيزُ إِلَى اللَّهِ»؛ حضرت چهار عنوان را بعنوان ملاک یقین بیان کردند. آیا باید بگوییم که اینجا حضرت در مقام این است که بفرمایند یقین چهار رکن دارد؛ کما اینکه ظاهر حدیث همین است؛ وقتی سائل از حضرت درخواست می‌کند که یقین را برای من توضیح بدهید، حضرت خصوصیات یقین را بیان می‌کند؛ لذا، باید بین توکل، تسلیم، رضا و تفویض فرقهایی باشد.

يك وقت است که برای فهمیدن فرق بین معانی الفاظ می‌گوییم باید به کتب لغت مراجعه کنیم و ببینیم از لغت چه چیزی استفاده می‌شود؛ لکن در اینجا و در بحث‌های اخلاقی نمی‌شود به لغت مراجعه کرد که ببینیم لغت واقعاً چه چیزی را در اینجا دلالت

دارد؟ آنچه می‌شود بیان کرد این است که مسلماً بین مسئله توکل و تفویض از يك طرف، و رضا و تسلیم از طرف دیگر، فرق است.

فرقش این است که توکل در اموری است که خود انسان می‌خواهد انجام بدهد؛ حالا یا امور مادی، یا امور معنوی. کسی می‌خواهد برود سراغ تحصیل علم، اینجا باید بر خدا توکل کند؛ بدون توکل به نتیجه نمی‌رسد. اگر توکل کرد، از همان لحظه اول، خداوند تدبیر امور او را دارد تا به نهایت و انتها برسد.

ما گاه در يك امری که مأیوس می‌شویم، تازه می‌گوییم توکل بر خدا؛ این غلط است. معنای حقیقی توکل این است که بعد از تصمیم، بلا فاصله انسان توکل بر خدا کند، نه این که کارش را شروع کند، وقتی مأیوس شد، تازه بگوید توکل بر خدا ببینیم چه می‌شود. این نکته هم روشن است که در امر مجهول، امری که انسان نمی‌داند چه کاری می‌خواهد بکند، هم توکل معنا ندارد.

قرآن می‌فرماید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» □ انسان باید تصمیم بگیرد، بعد از آن توکل بر خدا کند. پس، این که کسی بگوید من مطالعه نکردم، فردا می‌خواهم بروم درس، و بگوید حالا توکل بر خدا؛ این اصلاً معنا ندارد. انسان باید از همان لحظه اول خدا را وکیل امور خودش قرار بدهد؛ توکل در اموری است که انسان می‌خواهد انجام بدهد. و عجیب این است که اگر توکل به معنای واقعی‌اش را انسان در خودش ایجاد کند، غنای در نفس انسان بوجود می‌آید و انسان يك بی‌نیازی را احساس می‌کند.

کتابی است که مثلاً انسان می‌خواهد شروع کند به نوشتن، اگر به توکل برسد و با توکل کار را شروع کند، اضطراب ندارد که این کتاب را می‌خوانند یا نمی‌خوانند، می‌خرند یا نمی‌خرند، به نفع من تمام می‌شود یا به ضرر من، اعتبار من را پایین می‌آورد یا بالا می‌برد و...؛ اگر انسان واقعاً توکل کند، اضطراب ندارد. ما واقعاً اگر در درس خواندن، در درس گفتن، در کتاب نوشتن، واقعاً توکل بر خدا داشته باشیم، یقین داریم که بهترین مدیر اشراف بر ما و بر کار ما دارد، و کار به نتیجه می‌رسد.

در بعضی از روایات به دو مطلب اشاره شده است، یکی غنای نفس و دیگری عزت نفس؛ این دو می‌گردند و محل فرودشان نفسی است که متوکل است؛ یعنی خداوند به آدمی که توکل ندارد، غنای نفس و عزت نفس نمی‌دهد. ببینید بزرگان ما عمری زحمت کشیده‌اند، در صد سال، دویست سال یا پانصد سال گذشته کتاب نوشته‌اند و هم اینک در زمان ما نیز آن کتاب‌ها چاپ می‌شود؛ آنها اضطراب این را نداشتند که چه می‌شود؛ وظیفه‌شان این بوده که بنویسند و تحقیق کنند؛ نوشته‌اند و تحقیق کرده‌اند؛ با يك آرامشی هم از دنیا رفته‌اند.

این که بعد از مدتها تازه به آن کتاب اقبال می‌شود، نتیجه آن توکلی بوده که در آن زمان داشته‌اند؛ وگرنه اگر توکل نباشد، این غنا و این عزت به وجود نمی‌آید. نفس انسان اگر بخواهد اضطراب نداشته باشد، اگر بخواهد واقعاً آرام باشد، اگر بخواهد مطمئن باشد، اولش همین توکل بر خداست. آیاتی که مربوط به توکل است، نیز در قرآن زیاد آمده است؛ اولاً انسانی که توکل بر خداوند بکند، خدا او را دوست دارد؛ مورد حبّ خدا قرار می‌گیرد؛ که خود محبوب خدا واقع شدن، آثار بسیاری را برای انسان و کار او دارد؛ سؤال این است که ما چقدر تلاش کردیم تا به این جهت برسیم؟ کی به فکر بودیم که ما محبوب خدا هستیم یا نیستیم؟ توکل لفظی داریم، صبح هم که از خواب بلند می‌شویم، می‌گوییم «**حسبی الله، توکلت علی الله**»، اما توکل واقعی در درون انسان خیلی کم است.

انسانی که توکل بر خدا دارد، واقعاً در امورش اضطراب ندارد. ما از لحظه بیداری اضطراب داریم و با همین اضطراب هم می‌خواهیم؛ می‌گوییم آینده ما چه می‌شود؟ در آینده چه مقام و منصب و اعتباری داریم؟ مخالف‌های ما چه کسانی هستند؟ دوستان ما چه کسانی هستند؟ اینها همه با توکل سازگاری ندارد؛ اگر کسی در این امور فکر کند، اصلاً با توکل رابطه و سازگاری ندارد.

لذا، باید طوری به مسئله توکل توجه کنیم که واقعاً در درون خودمان آن را بعنوان يك ملکه دائمی در آوریم. نفس باید متوکل باشد و توکل لفظی نیست؛ نفس انسان باید متوکل باشد؛ پولی بناست به دستتان برسد، شهریه‌ای بناست به دست انسان برسد، اگر نرسید اشکالی ندارد؛ اگر اضطراب و نگرانی آمد، به همان اندازه توکل انسان ضعیف می‌شود، هیچ تردیدی هم در آن نیست. این راجع به توکل.

اما راجع به تفویض، در کتب اخلاقی تفویض و توکل را معمولاً از يك باب گرفته‌اند، ولی به نظر می‌رسد بین آنها فرق است؛ در توکل، انسان خدا را وکیل قرار می‌دهد که امور او را تدبیر کند، خود انسان هم به دنبال آن کارش را انجام می‌دهد؛ به عبارت دیگر، کارش را تحت اشراف عنایت خدا انجام می‌دهد؛ اما تفویض این است که حتی خودش را هم فراموش کند؛ در باب توکل، موکل، وکیل و وکالت داریم که موکل حضوری در صحنه دارد؛ اما تفویض يك مرحله بالاتری است؛ تفویض یعنی با اینکه می‌داند خدا به او اراده و عقل داده است، لیکن اراده خودش را در مقابل اراده خدا ناچیز و محدود می‌داند؛ این جبر نیست؛ بالاترین قدرتی است که خدا می‌تواند به انسان بدهد و به همه هم نداده است؛ این بالاترین مرتبه اختیار است.

انسان می‌داند با اراده خودش می‌خواهد این را بنویسد، اما در همان لحظه، اراده خودش را در مقابل خدا معدوم و خودش را مسلوب الاراده بداند؛ بگوید امور من در دست خدا و با اراده خداست؛ همه چیز را به خدا بسپارد. اگر به لغت مراجعه کنیم، بین تفویض و کالت از نظر ماده‌ای فرق بسیاری نیست؛ حالا آقایان **فروق اللغة** را ببینند که آیا در آنجا فرقی ذکر شده است یا نشده؟ ولی به نظر می‌رسد وقتی روایات را می‌بینیم، و در باب وکالت دقت می‌کنیم، متوجه می‌شویم که در باب وکالت، اراده موکل نقش و وجود دارد، اما در باب تفویض چنین نیست؛ بلکه مفوض خودش را باید معدوم فرض کند.

همین حرفی که می‌زند، از اعماق قلب معتقد باشد که او حرف نمی‌زند و بلکه خدا به او عنایت می‌کند و این کلمات را در لسانش جاری می‌کند. به یکی از بزرگان گفتند که چرا شما نمازت را به حالات مختلف می‌خوانی؟ گاه به این شکل بلند و گاه با حزن و بدون حزن؟ فرموده بود: وقتی که من نماز را شروع می‌کنم، نحوه قرائت را هم از خدا می‌خواهم برایم قرار بدهد.

چقدر زیباست! خدایا آن نحوه که تو می‌خواهی، الآن من می‌خواهم با تو صحبت کنم و آن را در دل و بر زبان من جاری ساز. حتی می‌گفت: گاه احساس می‌کنم که غیر اختیاری است؛ و آن قرائت به دست من نیست؛ این می‌شود تفویض؛ تفویض اگر در زندگی انسان بیاید، آن زندگی خیلی عجیب می‌شود. این راجع به توکل و تفویض، راجع به رضا و تسلیم هم اگر زنده بودیم هفته آینده عرض می‌کنیم. و السلام.